

مجله موسیقی

مهر و آبان ماه ۱۳۴۲

شماره ۱۰۰ دوره سوم



ارزش‌ها در موسیقی

نوشته آلن دانیلو

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مرکز مطالعات علوم انسانی

گسترش دانش‌ها در روزگار ما، نیک‌تشان‌میدهد که در همه مراحل، لازمه پیشرفت، يك تجديد ارزیابی روشن و کامل از فرضیه‌های موجود و غالباً راه‌گشودن از يك معیار خاص سنجش ارزش‌ها به معیار دیگری است که با نخستین تفاوتی سخت‌فاحش دارد.

در اروپا تا سال‌های آخرین قرن نوزده تکامل موسیقی در مسیر يك سیستم خاص سیر میکرد و (چنانکه امروزه در واقع موجود است) گرایشی وجود داشت به اینکه موسیقی دانان و سیستم‌های موسیقی که به «باشگاه غرب» منسوب نبودند

۱ - ترجمه متن سخنرانی آقای دانیلو موسیقی‌شناس متخصص موسیقی هندی و شرقی و رئیس مؤسسه موسیقی تطبیقی برلین در کنفرانس آن مؤسسه در تابستان گذشته.

همچون بازمانده‌های مهجور و ناموزونی از عهد باستان بدانند .

امروز پژوهش برای یافتن امکانات نو در تجربه‌های موسیقی این روزگار به طرز تلقی و دید دیگری انجامیده است .

این خود از يك حالت سالم و امیدبخش فکری خبر میدهد . می‌بینیم که کنجکاو و تفاهم مردم نسبت به فرم‌هایی از موسیقی که با فرم‌های متعلق به غرب اختلاف تمام دارند روی به افزونی است .

اکنون با وقوف راستین نسبت به دیگر زبان‌های موسیقی به مدد يك دید ژرف‌تر در امکانات آن زبانها می‌توان راه وصول را به مفاهیم نو و معیارهای تازه‌ای از ارزش‌ها گشود .

قلمرو منزله موسیقی فراخنائی است ، با آن مایه آزادی که بی‌دخالیت بعضی علائق افراط‌آمیز می‌توان در آن به کمال روشن‌اندیشی دست یافت. اینجا زمینه‌ایست که ما در آن بی‌خطر می‌توانیم تجربه اندوزیم و راه و روش ادامه و استغنای تجدید ارزیابی ارزش‌ها را حتی در زمینه‌های دیگر بازنمائیم .

با اینحال جریان کار در عمل چندان سهل هم نیست . موسیقی نیز همانند دیگر رشته‌های فعالیت فکری بشر قلمروییست که در آن غرور و خودشیفتگی باسانی شخص را به وادی بیهودگی میتواند کشید و مآلاً زیسانی بزرگ از این رهگذر در انتظار ما خواهد بود . اگر ارزش‌های متعلق به دیگر تمدن‌ها هر چند دائمی را نیک قدر شناسیم و در صدد برآئیم تا بمدد دستگاره‌های غیرمسئول تبلیغاتی ، ارزش‌های خویش را هر چند موقتی بر آنها مسلط گردانیم ، نتیجه‌ای جز تباهی عاید نخواهیم داشت . این مدعا را دلیلی سخت ساده است از آنجا که حالت عرضه و بیان آنها با آنچه که متعلق به ماست متفاوت است ، ما از اینکه بموقع منزلتشان را ارج بشناسیم درمی‌مانیم و استدلالمان اینست که بخاطر فراچنگ آوردن آنچه که برای تکامل فردا در نیاز داریم شکیبیا نمی‌توان نشست . کار ما به آن چوپانی‌مانند است که بزهایش درختان و گیاهان در حال رشدی را که مایهٔ زیست و زندگی اوست یکباره نابود کنند .

ما این بنیاد را از آنرو گذاشتیم که نیاز مبرمی را به تجدید ارزیابی ارزش‌های موسیقی در تمدن‌های گونه‌گون جهان احساس کردیم و تشخیص دادیم که برای نگاهداشتن این ارزش‌ها کوشش و همت لازمست .

در این طریق گردآوری اسناد مربوط به فرم‌های بازمانده و محکوم‌بفنای موسیقی کهن کفایت نمیکند . برای آنکه کار ثمربخشی انجام پذیرفته باشد ، باید صمیمانه و از روی حقیقت به جستجوی ریشه‌ها و اصول برخاست . موسیقی چیست؟

در اینجا مفاهیم گوناگونی پیش روی ما گسترده است. بنام شخصی که به دوزبان موسیقی آشنا است من هر وقت برای موسیقی هندی و موسیقی غربی کلمه واحدی را بکار میبرم غالباً، گرفتار آشفتگی و نابسامانی فکری می‌شوم. و این نه تنها بدان سبب است که زمینه‌های اجتماعی و زیبایی‌شناسی آن دو متفاوت است، بلکه انگیزه‌های روانی، هدفها و حدود احساساتی که بمدد موسیقی می‌توان بیان کرد، در هر يك با دیگری عمیقاً اختلاف دارد. هر گاه بخواهیم فرمی را از يك موسیقی بیکانه بر اساس مفهومی که از کیفیت موسیقی در ذهن خود داریم ارزیابی کنیم مثل آنست که زبانی را تنها از دریچه تشابه اصواتش با اصوات زبان خویش تحلیل کرده باشیم نه بمدد مفاهیم سمانتیک آن.

در قرن نوزده، اروپا ساده لوحانه به پیشرفت جاودانه و يك جانبه خویش اعتقاد بسته بود. و این بدانجا انجامید که هر گونه تمدنی را که با تمدن غربی متفاوت بود بعنوان بازمانده تکامل نیافته‌ای از گذشته ارزیابی کند. امروز بسیاری از ما معتقدیم که اروپائیان دیگر از چنین پیش‌داوری‌هایی روی بر تافته‌اند اما آن طرز تفکر چنان بر مسیر اندیشه‌ها و طبقه‌بندی ارزش‌های ما اثر گذاشته که در اکثر مواردی که در انتظارش نیستیم از راه میرسد و کم و بیش ناخود آگاه ما را بدنبال خویش می‌کشد.

این کافی نیست که خبرگان قوم پایه اعتقادات خود را بردید عینی و بیطرفانه استوار سازند جز در صورتیکه يك دیگر کونگی کامل و عمومی در کار بینش فرهنگ جهان حاصل آید. بیش از ارجمندترین و بزرگترین فرمهای فرهنگ موسیقی، چه آنها که در قالب موسیقی عامه عرضه شده و چه آنها که به شکل هنر آگاهانه موسیقی تجلی یافته‌اند، به تباهی و نابودی گرفتار خواهند آمد.

روزی نیست که در کشورهای شرقی و غربی، نظر و پیشنهادی مبنی بر گسترش بخشیدن و غنی‌ساختن موسیقی هندی، ایرانی و عربی از طریق استقرار و اشاعه فرمهای پلی فونیک (چند صدائی) ارائه نشود. صدها بار، من و دیگران کوشیده‌ایم تا تشریح کنیم که موسیقی هندی، مثل زبان محاوره بر سلسله‌ای از اصوات با معانی مستقل متکی است که از ترکیب خود جمله‌های موسیقی را پدید می‌آورند و هر يك به بیان احساساتی خاص اختصاص دارند. افزوده‌های پلی فونیک تنها معانی را دستخوش اغتشاش می‌کنند و بر مضمون و محتوای موسیقی چه از نظر زیبایی‌شناسی، چه فکری و احساساتی چیزی نمی‌افزایند. در فرمهایی از موسیقی که بر نمونه‌های شبیه به ترکیبات زبان محاوره استوارند، این نکته به آسانی قابل فهم است که وقتی چند تن با هم در يك زمان به سخن در آمدند به متن و موضوع سخنان خود هرگز

عمق و استغنا نمی‌توانند بخشید هر گونه اهتمام در وارد ساختن مفهوم موسیقی از سیستمی بر سیستم دیگر جز درهم آمیختن دو سلسله ارزش‌های نامتجانس، ثمری دیگری در بر ندارد.

هر سیستم موسیقی بخاطر آنکه چیزی بر گنجینه فرهنگ موسیقی بیفزاید، باید با انکاء به زمینه ارزش‌های خود و متناسب با آنها رشد و کمال پیدا کند. هنوز چیزهای زیادی است که باید دید ژرف‌تر در امکانات زبانهای موسیقی که بازبان موسیقی ما یکی نیستند می‌توانیم آموخت.

اگر در نظام گونه‌گون ارزش‌ها که به آفرینش فرمهای موسیقی در فرهنگ‌های مختلف انجامیده است دقیق شویم، شاید بهتر دریا بیم که چرا چنین فاصله عمیقی میان سیستم‌های مختلف موسیقی وجود دارد.

هنرها نیز مانند دانش‌ها، برایکان و مجرد پیدائی نیافته‌اند. آنها رشد و کمال یافته‌اند تا نیازی جسمی یا روحی را برآورند. اختلاف در نیازها، در هدف و نقش یک هنر، در چگونگی تکامل استخوان‌بندی فنی و وضع استقراء اجزاء آن اثر میگذارد.

قصد نخستین در آفرینش موسیقی، اهمیت بسزائی را حائز است، و نقش آن از تطبیق و تنظیم فرضیه فیزیکی نیز که جنبه اساسی دارند نیز مهمتر است. با توجه به نقشی که تمدن‌های مختلف جهان به‌عهده موسیقی وا گذاشته‌اند، این اعتقاد در من رسوخ مییابد که ما باید مقاصدی که به‌مدد موسیقی برآورده می‌شود، مانند مقاصد روحی، مذهبی، پرستشی (آئین پرستش) جادوگری، اخلاقی، احساساتی، تفریحی، روان‌تنی، عاشقانه، فنی، زیبایی‌شناسی و ذهنی را، (کم و بیش آگاهانه) در قالب سلسله‌ای از ارزش‌ها طبقه‌بندی کنیم. همچنین از یاد نبریم که تمدن‌هایی که در بعضی زمینه‌ها، پیشرفت شایانی کرده‌اند ممکن است در زمینه‌های دیگری در یک حالت بدوی مانده باشند.

در هندوستان می‌بینیم که برخی از فرمهای موسیقی بعنوان وسائل تفهیم و استنباط روحی ارزش‌های شخصی احراز کرده‌اند و این امر بر پایه اعتقاد عمیقی استوار است بهمین سبب است که از موسیقی بعنوان یکی از نظام‌های یوگا یاد میکنند و همیشه آن را بنام یک وسیله تجربه روحی و صوفیانه بکار می‌بندند.

۱ - یوگا (Yoga) یکی از شش فلسفه هندی است که پانا نجلی بنیاد گذاشته.

اساس این فلسفه بر تفکر و ریاضت نفس است. و بعد از پیمودن ۸ مرحله وصول به ذات باری تحقق می‌پذیرد.

و چنانکه در رسالات بزرگ سانسکریت ، در باب تئوری و فلسفه موسیقی آمده است ، این خصیصه بعنوان ارزش اصلی و اساسی موسیقی بشمار میرود .
نقش مذهبی موسیقی در جهان اسلام و مسیحیت اهمیت بسزادارد . سرودهای گریگوری و آنسلم موسیقی قبلی و موسیقی دراویش ایرانی ، گواه صادق این مدعا هستند .

حتی بیشتر دسته‌های پوریتان مسیحی که به همه هنرهای دیگر بدیده بی‌اعتنائی مینگرند ، آواز جمعی و موسیقی کلیسایی را يك عامل مهم در ایجاد محیط‌های مذهبی و روحانی تلقی می‌کنند .

سودجستن از موسیقی در شاعران دینی همهجا رائج است . اما کاربرد آن برای مقاصد جادوگری امروز محدود به معدودی از ساکنان هند و افریقا است . جائیکه فرمهای بسیار ویژه مشخصی از ریتمهای مکرر و نمونه ملودیک باحالات برانگیزنده شور و خلسه می‌توان یافت . ناگفته نماند که این حالات با پدیده روان‌تنی که در کاربری اتفاقی هر فرمی از موسیقی ممکن است متجلی شود پیوند دارد . یونانیان باستان هم مانند کنفوسیوس و صاحب نظران سیستم راگا معتقد بودند که موسیقی رسالت مهمی در جهت هماهنگ ساختن شخصیت و شکل بخشیدن به خوی خصال انسانی عهده‌دار است .

این اعتقاد در اروپای قرون وسطی نیز قبول عام داشت ، بهمین سبب اجرای برخی از مدها در کلیسا ممنوع بود و برعکس مدهای دیگر مورد توجه و عنایت . هنوز این باور که فرمهای خاصی از موسیقی در انسان تعالی روح پدید می‌آورند از رونق نیفتاده و حتی امروز نیز اثر خود را در آهنگهایی که بقصد اجرا در کلیسا ساخته می‌آیند ، محفوظ نگاهداشته‌اند .

در هنر کلاسیک هند و ایران اصول ارزش‌های احساساتی غلبه دارند و برانگیختن حالات غریب و رسانیدن این حالات تا حد يك تجربه حاد و هیجان آمیز مطمح نظر است . این چنین بهره‌گیری روان‌تنی از فرمهای موسیقی میتواند بیک استفاده درمانی از آنها بیانجامد ، بشرط آنکه کار تنها بر سودجویی اتفاقی از فرمهای ظریف و هنرمندانه متکی نباشد بلکه نیز يك مطالعه معقول در واکنش‌های روانی نسبت به ارتباط‌های اساسی اصوات انجام پذیرد .

بکار گرفتن موسیقی بیشتر برای سرگرمی و مقاصد تفریحی ، بنظر میرسد که طی سالیان اخیر در اروپا و امریکا رواج یافته باشد ، هر چند که امروز در سرتاسر جهان معمول و متداول شده است .

این نوع موسیقی نیز اهمیت بسزائی کسب کرده و بصورت یکی از ویژگیهای اصلی زندگی در دنیای نا آرام امروزین در آمده است . البته سهم (تلویزیون، سینما) رادیو و صفحه‌های گرامافون را در رونق بازار آن نباید از یاد برد . موسیقی عاشقانه که بیشتر بارقص عاشقانه هماهنگ و همراه است ، غالباً در افریقا و آسیا رائج است و بی شک نوعی ارزش جسمی و روانی را واجد است .

در هند شیفتگان و اجراکنندگان رقص‌های عاشقانه از نیرومندترین و متعادل‌ترین مردمانند . موسیقی در هر جا ، مقداری ارزش‌های یادشده را شامل است . احراز تخصص در يك رشته ارزش‌های معین است که به تکامل اجزاء يك موسیقی در جهتی خاص منتهی می‌شود . شاید عموماً بتوان گفت که در کشورهای غربی تکیه و تأکید بیشتر بر ارزش‌های ذهنی و زیبایی‌شناسی است . یا دست کم تحت تأثیر چنین طرز تلقی و برداشتی است که موسیقی تحلیل و مطالعه می‌شود . برداشتهای احساساتی بعهدۀ مفسرین گذاشته شده و این برداشتها را تاحدی بعنوان عناصر مافوق موسیقی تلقی میکنند .

تکنیک در هر سیستم جامع و دقیق موسیقی نقش اساسی دارد . تکنیک با امکانات وسیعی که در اختیار دارد اگر در خدمت ارزش‌های دیگر گمارده شود اهمیت بی نظیری احراز میکند . اما هر گاه تکنیک فی نفسه هدف قرار گیرد و دیگر ارزش‌ها دستخوش غفلت واقع شوند موسیقی ممکن است بصورت يك مکانیسم یا يك بازی خشک فکری در آید که تنها برای چندتن خبرگان فن قابل فهم باشد .

فرضیه‌های فنی و کارهای خوش‌ظاهر و نمایشی تنها ملاک تشخیص مقصود و محتوای موسیقی نمی‌توانند بود ، بلکه بمدد ارزش‌های انسانی ، احساساتی و فکری است که موسیقی به شرح و بیان در می‌آید . شاید در سلسله مراتب ارزش‌هایی که يك فرهنگ مشخص عرضه میکند ، روزگاری بتوان با آرامی خاطر به جستجوی آن موسیقی که آرزوی درونی ماست برخاست .

دنیای موسیقی امروز در يك حالت بحرانی است . تئوریهای موسیقی کلاسیک غرب مانند سایر تئوریها ، مصالح مربوط به معانی ، صدا و زیبایی‌شناسی را در انحصار آهنگساز و مفسر در آورده‌اند و این خصیصه هنر موسیقی را در جهتی معین پیش برده و تکامل بخشیده است .

البته از این امر در بعضی موارد بحد اشباع و افراط بهره برداری شده و اکنون موسیقی‌دانان باید بجستجوی عناصر تازه برخیزند و تا آنجا که میسر است

پذیرای خطر نیز بشوند .

در این طریق کشف زمینه‌های جدیدی از تجارب و امکانات در کار تعیین جهت برای موسیقی می‌تواند سخت‌موثر افتد. بشرط آنکه پژوهش‌های ماسطحی و تقلید آمیز نباشند و بر بصیرت ما نسبت به زمینه‌های جدید در قلمرو موسیقی بیفزایند . مهمترین امتیازی که برای موسیقی در روزگار ما تحصیل شده کشف دوباره موسیقی قرون وسطی و رنسانس است نه رشد و تکامل دود کافونیسیم ، سریالیسم و الکترونیسیم . و کشف نه بعنوان مصالحی برای ساختمان موسیقی معاصر بلکه بمثابة يك ارزش ذاتی تلقی شده .

ما تنها با بيمودن چند گام می‌توانیم آفاق وسیع هنر موسیقی شرق را بر روی خود بکشائیم . اکنون کاریکه باید وجهه‌همت قرار دهیم، کاریکه می‌تواند بزرگترین قدم در راه اعتلای موسیقی این عصر باشد ، يك تجدیدارزیابی کامل از ارزش‌های موسیقی و پژوهش‌های بیطرفانه در روانشناسی موسیقی ، در واکنش‌های روان‌تنی در قبال و فرمهای صدا و معانی گوناگون و در مضامین روانی ، احساساتی و زیبایی‌شناسی زبانهای مختلف موسیقی است .

تنها وقتی که چنین پژوهشی را در هر يك از زبانهای اصلی موسیقی به فرجام رسانده باشیم می‌توانیم به مقایسه امکانات آنها با یکدیگر مبادرت ورزیم، هدف‌های زیبایی‌شناسی و دیگر هدف‌ها را در آنها مشخص کنیم و آنگاه به ایجاد توازنی میان معیارهای مختلف ارزش‌هایی که دیگر باره پیدائی یافته‌اند ، دست گشائیم . شاید سهولت دریافته باشیم سرشاری موسیقی از لحاظ ساختمان ظاهری لزوماً نمی‌تواند زمینه‌های پراچ تری از تجارب معنایی و هوشمندانه فراهم آورد . از این نظر موسیقی تفاوت چندانی با دیگر هنرها ندارد .

با دیدن قصرها و ساختمانهای کهنسال نزدیک برج ناقوس در میدان «سن مارکوی» و نیز میتوان نکته‌ها و الهامات گرانبهائی در باره راه‌حل‌های هشیارانه مسائل معماری آموخت که از تماشای انبوه خسته‌کننده ستونها ، سرستونها، گچ‌بریها و مجسمه‌های کار «پالادیو» با ساختمانهای چند سبکی در سوی دیگر شهر هرگز بدست نمی‌آید .

۱ - آندره پالادیو مجسمه‌ساز و معمار بزرگ ایتالیائی است که در شهر ونیز تولد یافته و بین سالهای ۱۵۱۸ و ۱۵۸۰ زندگی داشته است که آثار بسیاری از او در ایتالیا خاصه زادگاهش ونیز باقی است . در انگلستان هم چند یادگاری بجای گذاشته است .

اینجا ، یکبار دیگر ناگزیر می‌شویم میان معیارهای نامتجانس ارزش‌ها ، بی‌آنکه هیچیک از آنها را نفی کرده باشیم ، به انتخاب دست زنیم .
حالت ربانی، چنانکه هندوان معتقدند، حالتی است که در آن میان «متضادها» همزیستی برقرار باشد . این نظر را در یک حد وسیع‌تر می‌توان به‌همه مظاهر دنیای خلقت تعمیم داد . درك معانی عمیق‌تر پدیده‌های طبیعت و پدیده‌های فکر بشر تنها وقتی میسر است ، که نمودها و تجلیات آنها را از خلال تضادهای گوناگون و جنبه‌های متفاوت و مستقل از یکدیگرشان بتوان احساس کرد . فی‌المثل کشیش‌ها و روانکاوان هر يك با اتکاء به معلومات ، منطق و استنتاج‌های خویش ، بی‌آنکه هرگز نظمی را بهم زده باشند یا بجستجوی وجه اشتراکی برخیزند از همین رهگذر سود برمیگیرند .

اندیشهٔ ایجاد يك جهان و يك قلمرو موسیقی خود نفی همهٔ ارزش‌های موسیقی است زیرا که این یکسانی تنها در نازل‌ترین سطح ممکن، میتواند تحقق پذیرد . درکار تجربه‌های هنرمندان «اشراق» منزلتی تمام دارد. نقش هنرمند تنها به تقلید از طبیعت و خلق نمونه‌های جدید ختم نمی‌شود ، بلکه او باید نهفته‌های طبیعت اشیاء را کشف کند و برشتهٔ شرح و بیان کشد. چندانکه خلق را بدان قلمرو رفیع ایزدی که اجزاء جهان در آن هماهنگی می‌پذیرد و منطق و قیل و قال‌ها را در آن بار نیست رهنمون شود .

ارزش‌های راستین هنر همانها هستند که به بالا گرفتن وحدت‌سختن میل دارند. دستور زیبا نهای موسیقی و قواعد هارمونی و تصنیف ، هم تکیه‌گاه و هم مانع راه می‌توانند شد . گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی مباد آنکه ما بصیرت خویش را در معنای حقیقی آن تجربهٔ انسانی که از کار يك موسیقی‌دان بزرگ در وجود می‌آید از دست بگذاریم . این همان چیز است که از حد ضوابط موجود در فرضیه‌های موسیقی میگذرد و هرگز در حوصلهٔ بیان آنها نمی‌گنجد .

هندوئی که فاصله‌های موسیقی را بر معیار معانی طبقه‌بندی میکند، از ما که سخن از انطباق و ارتباط مطبوع اصوات میرانیم به واقعیت موسیقی نزدیکتر است.

ترجمهٔ اردشیر لطفعلیان